

این همه پرسش، چرا؟!!

گزارش نشست گفت‌وگو دربارهٔ
کتاب «پرورش هنر استدلال»
با حضور دکتر محمدرضا سرکارآرانی

هم‌اندیشی

اشاره

در اواخر خرداد ۱۳۹۴، این امکان فراهم شد تا سردبیران مجلات رشد طی نشست با دکتر محمدرضا سرکار آرانی جلسه گفت و شنودی داشته باشند حول محور کتاب «پرورش هنر استدلال». گزارش این نشست را می‌خوانید.

سال تحصیلی گذشته بود که سرانجام به رشته علوم انسانی نقل مکان می‌کند و از آن جاست که او روند موفقیت را طی می‌کند. در حین تحصیل درگیر ماجرای جنگ می‌شود. پس از گرفتن مدرک تحصیلی دوره دبیرستان بلافاصله وارد فضای آموزش و پرورش می‌شود و به‌عنوان مربی تربیتی در یکی از روستاهای نزدیک «آران» مشغول می‌شود و در آنجا تجربه‌های گران‌بهایی کسب می‌کند.

این فراز از زندگی دکتر آرانی، به‌ویژه برای ما سردبیران، قابل توجه است. در دانشگاه در رشته علوم تربیتی تحصیل می‌کند و از آنجا به بعد وی در همه دوره‌های تحصیلی سرآمد دانشجویان می‌شود. او اولین کسی بود که بعد از بازگشایی دانشگاه در اوایل دهه ۶۰ در سه سال‌ونیم با رتبه

محمد ناصری، مدیرکل دفتر: دکتر آرانی نیازی به معرفی ندارد و دوستان او را می‌شناسند و با آثارش آشنا هستند. وی از چهره‌های دوست‌داشتنی است. او هم دفتر را به‌خوبی می‌شناسد. از دهه شصت به بعد با کارشناسان سازمان و سردبیران گفت‌وگوهایی داشته است، و معمولاً همه مجلات را می‌بیند و شناخت خوبی از آن‌ها دارد.

دکتر سرکار آرانی زندگی جذابی داشته‌اند که خیلی پرفراز و نشیب و با شیپنت‌های کودکانه و خاص همراه بوده است. آن‌طور که ما از ایشان شنیده‌ایم، در کودکی دانش‌آموزی معمولی بود. در دبیرستان هم تجربه‌های جالبی داشت. سه بار رشته تحصیلی خود را تغییر داد و با این که امکان انتخاب همه رشته‌های تحصیلی را داشت، سه ماه از







دکتر سرکار آرانی: آیا شأن نوشتن در فرهنگی آموزشی که در آن نوشتن پل ارتباطی معلم و دانش آموز است برای انتقال پیام، با فرهنگی که صدا و سخن گفتن پل ارتباطی است متفاوت است؟ در فرهنگ مکتوب، نوشتن ابزار آموزش و یادگیری است و در فرهنگ شفاهی، سخن و صداست که عامل اصلی ارتباط است

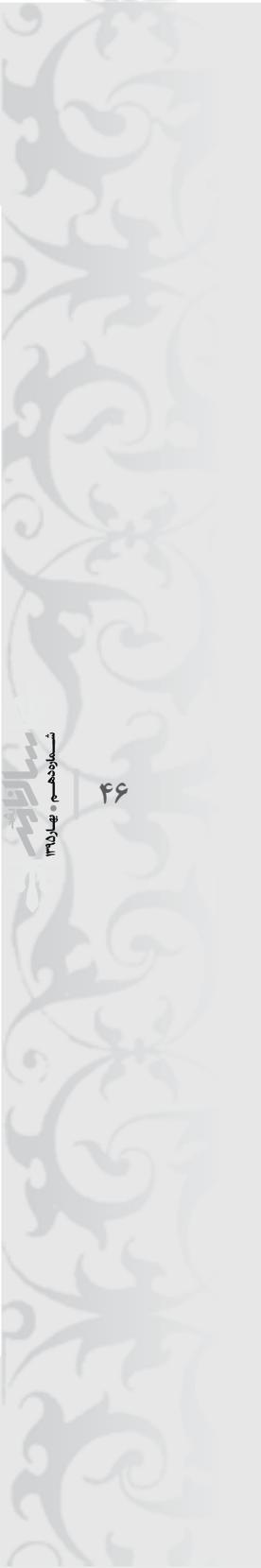
ما معمولاً مطالب زیادی را تهیه و منتشر می کنیم. این روزها رقیب هم زیاد پیدا کرده ایم. یکی از دغدغه های کهنه هم شاید این است که کسی مثل قبل مطالب ما را نمی خواند. آیا این فقط احساس است یا بیچ پیچ های کودکانه رقیب؟ یا واقعاً

اول فارغ التحصیل می شود. در دانشگاه تربیت مدرس هم با رتبه اول فارغ التحصیل می شود و با این که می توانست برای دوره دکترا به کانادا و فرانسه برود، بر اساس علاقه اش ژاپن را انتخاب می کند و در ژاپن مشغول تحقیق می شود و به این ترتیب، دوره دکترا و سپس فوق دکترای خود را با موفقیت به پایان می رساند. بخش اعظمی از زندگی حرفه ای و علمی ایشان در ژاپن می گذرد. او پژوهش های زیادی در زمینه درس پژوهی انجام داده است.

امیدوارم امروز با حضور ایشان و گفت و گوهایی که انجام خواهد شد، همه ما روز خوبی داشته باشیم.

دکتر محمدرضا سرکار آرانی: صبح همگی بخیر! فرمایش آقای ناصری کار مرا کمی دشوار کرد. جلسه امروز بیشتر نشستی مطالعاتی است. البته با صحبت های آقای ناصری می تواند جلسه سوژه یابی برای مسائل مبتلابه ما در خواندن و نوشتن و نشر هم باشد. بیشتر مایلم از شما بشنوم. اینکه به چه کار اندرید؟ و چقدر اهل خواندنید و آیا این فرض را آزمون کرده اید که خواندن مطالب شما تا حدود زیادی به اینکه شما چقدر می خوانید بستگی دارد؟ به نظر شما، واکاوی کتاب «پرورش هنر استدلال» چه پیامهایی برای ما دارد؟

وقتی آقای همتی تماس گرفت برای این نشست، پیشنهاد کرد بحث جلسه «خواندن» باشد. گفتم «گفت و گو» باشد پیرامون خواندن، چون فلسفه مجلات تهیه موضوعات خواندنی برای بچه ها و معلمان و کارشناسان است. چون خواندن موضوع مهمی است. به علاوه پیشنهاد دادم خواندن را بیوند بزنییم به نوشتن.



چالشی برای همه ما؟ بر فرض که چنین است، آیا مخاطب چون احساس نیاز نمی‌کند، نمی‌خواند؟ یا چون احتمالاً نمی‌تواند یا نیاز به نوشتن ندارد، به طور طبیعی نیاز به خواندن هم ندارد. آیا به نظر شما ترویج نوشتن و کوشش برای یافتن سبک‌های نوشتن و اندیشیدن نیاز به خواندن را بیشتر می‌کند؟ کتاب پرورش هنر استدلال در این زمینه چه پیامی دارد؟

پیش فرض ذهنی من این است که اگر به نوشتن بپردازیم، شاید به کمک ترویج نیاز به نوشتن و اندیشیدن بتوانیم خواندن را عموماً و خواندن مطالب مجلات را به طور اختصاصی بیشتر ترویج کنیم. آیا این پیش فرض صحیح است؟ اگر کمی کلی‌تر مسئله را طرح کنم، به این ترتیب می‌توان گفت که آیا شأن نوشتن در فرهنگی آموزشی که در آن نوشتن پل ارتباطی معلم و دانش آموز است برای انتقال پیام، با فرهنگی که صدا و سخن گفتن پل ارتباطی است متفاوت است؟ در فرهنگ مکتوب، نوشتن ابزار آموزش و یادگیری است و در فرهنگ شفاهی، سخن و صداست که عامل اصلی ارتباط است. آیا این پیش فرض که در فرهنگ شفاهی نوشتن کار دشواری است و نیاز به خواندن خیلی احساس نمی‌شود را می‌پذیرید؟ برای مثال، برای من نوشتن کار سختی است، اما سخن گفتن نه؟ شما چطور؟

این‌ها البته پرسش‌های مهمی هستند و اگر با من باشید کمی درباره آن‌ها باهم سخن می‌گوییم. بهانه هم انتشار کتاب پرورش هنر استدلال است که در دستان شماست. این کتاب بر اساس رساله دکترای یک پژوهشگر ژاپنی در «دانشگاه کلمبیا» تدوین شده است. پرسش

اساسی کتاب هم این است که سبک نوشتن و اندیشیدن در ژاپن و آمریکا چه کیفیتی دارد. ریشه‌های فرهنگی، فکری و تاریخی تفاوت‌ها در کجاست؟ جنس پرسش‌ها در کتاب‌های درسی و فرایند آموزش و یادگیری چه تفاوت‌هایی با هم دارند؟ آیا کیفیت پرسش‌ها با سبک نوشتن و استدلال ارتباط دارد؟

البته در همین ابتدا ممکن است شما بپرسید چرا ما نیازمند اندیشه درباره این همه پرسش هستیم؟ عرض می‌کنم چون ما در صندلی «سردبیری» نشسته‌ایم. استحضار دارید که یکی از شئون معلمی نویسندگی است. دبیری به معنای نویسندگی است. مخاطب شما دبیران هستند و شما سردبیر هستید. شئون سردبیری کدام است؟ «رهبری» یکی از آن‌هاست. یعنی بتواند راه را باز کند و راهنمای تازه‌ای بیاورد و چراغی بیفروزد. یکی از شئون دیگر سردبیری، «زمینه‌سازی رشد و توانمندسازی خوانندگان» است. به نظر من، مجلات رشد، فناوری رشد مخاطبان هستند. بستر و محیط رشد را فراهم می‌سازند. یکی از شئون دیگر سردبیری هم «آموزش» است، یعنی قابلیت‌ها را می‌شناسد و یاری می‌کند تا آن‌ها را به منصفه ظهور و بروز

دکتر سرکار آرائی: یکی از شئون معلمی نویسندگی است. دبیری به معنای نویسندگی است. مخاطب شما دبیران هستند و شما سردبیر هستید

برساند. شأن دیگر آن «داوری» است. داوری کار دشواری است. شأن داوری، شأن کارشناسی، تصمیم، هدایت، اصلاح و بهسازی است. یکی از شئون سردبیری هم «تشویق مخاطب به نوشتن» است. یکی دیگر هم «توانایی دیده‌بانی گفتمان‌ها» است. دیده‌بانی البته به معنی دیدن سفیدی بین سطرهای نوشته‌ها هم هست. نویسنده چرا زبردستی کرده است و پیام را عریان تبیین نمی‌کند و آن را بین سطوح مستور کرده است؟ این که زمان در شعر حذف می‌شود، شاید به خاطر پیام‌هایی است که در سفیدی بین سطرها نهان شده است. با این مهارت در نوشتن، امکان خوانش‌های متنوع به وجود می‌آید و زمان فراموش می‌شود. وقتی خیام یا حافظ را می‌خوانید، گویی با شما سخن می‌گویند. سخن و درد دل امروز خواننده است!

شأن دیگر سردبیری «خطر کردن» است. برای فراهم ساختن رشد مخاطبان اندکی خطر کردن لازم است. چون لازم است گامی به پیش نهید، هم در سبک‌ها و ساختارها و هم در خلق واژه‌ها و گفتمان‌ها و پیام‌ها. شأن مدیر داخلی و مدیرمسئولی غیر از سردبیری است. سردبیر خطر را قبول می‌کند تا بتواند زمینه رشد را فراهم کند. پس ملاحظه می‌فرمایید که موضوع خواندن مطالب نوشته شده از اتاق سردبیر شروع می‌شود. خیلی وقت‌ها ما این‌جوری فکر می‌کنیم که مجله ما خوب است، خواننده ندارد و لازم است برایش خواننده پیدا کنیم. یا چنانچه نمی‌خوانند، مشکل ما نیست و به شرایطی که از حدود اختیارات ما خارج است بر می‌گردد. شما به این نوع دیدگاه‌ها چگونه می‌نگرید؟ بدون مراعات این شئون، بحران کمی خواننده و مضیقه

مخاطب از اتاق سردبیر و جسارتاً خود او آغاز می‌شود. به نظر می‌رسد، یکی از راه کارهای اساسی رعایت این شئون برای سردبیر، خواندن است و خواندن. بیش از همه! کاری که دقیقاً از دیگران انتظار دارد. دیده‌بانی و تسلط به گفتمان‌های رایج و توانایی گامی به پیش نهادن با خواندن ارتباط تنگاتنگی دارد. خواندن، سردبیر را با بازار اندیشه آشنا و او را یاری می‌کند مروج اندیشه‌ای باشد. شما چقدر می‌خوانید؟ و این میزان چه نسبتی با انتظار شما از مخاطبان نشریاتان دارد؟ ببخشید، پرسش‌های صریح و دشواری است. بفرمایید!

گفت و شنود با سردبیران

دکتر حیدر تورانی، سردبیر رشد مدیریت مدرسه: هر سیستم تلاش می‌کند برای موفقیت عوامل ارزیابی سیستم



دکتر حیدر تورانی



شهرام شفیعی

را تقویت کند. مثلاً امکانات، پول و نیروی انسانی خوب جمع می‌کند. بعد می‌بیند هر قدر این کارها را می‌کند، اتفاقی نمی‌افتد. آنچه فراموش کرده، ارتقای خودش است. یعنی سیستم عامل باید ارتقا پیدا کند. ما باید ببینیم چطور می‌توانیم سیستم عامل را ارتقا دهیم و برای ارتقای آن به چه چیزهایی نیاز داریم؟ اگر شما بتوانید در این زمینه به ما کمک کنید خیلی مفید خواهد بود. برای ارتقای سیستم چه باید کرد و به چه چیزهایی نیاز است؟

شهرام شفیعی، سردبیر رشد دانش آموز: من خیلی از صحبت‌های شما لذت بردم. در ضمن صحبت شما دائماً تصور می‌کردم همه این حرف‌ها توأم با تجربه‌های عینی است، به این دلیل که ارجاع می‌دادید به زندگی روزمره و مشاهدات خودتان و مبانی علمی قضیه را هم توضیح می‌دادید. اما آنچه به‌طور کلی برداشت کردم، داستان امروز و دیروز نیست. یعنی از کی در این مملکت این اتفاق افتاد که تریبون دست شهرام شفیعی بیشتر از مقداری باشد که بلد است بگوید، هم به لحاظ کمی و هم به لحاظ کیفی. وقتی این تریبون بیش از اندازه در اختیار من است، نگرانی و اضطراب از دست دادنش را ندارم. همه ما باید بخوانیم و یاد بگیریم. نوشتن، شدن است، انشاپردازی نیست.

محمدحسن حسینی، نویسنده و شاعر: خیلی خوشحالم که در این جمع هستم. البته من مهمان هستم. آقای دکتر، من نه سردبیرم و نه دبیر، اما سردبیران را دوست دارم و دبیران زیاد و خوبی داشته‌ام. من در سازمان مینا مسئول یادگیری سازمانی هستم و واقعیت این است که وقتی از یک نفر در سازمان می‌پرسند «چگونه» و «چرا»، حرف‌هایی می‌زند، ولی اندازه‌ای ندارد که چرا این قدر است و باید چقدر می‌بود. یعنی

هیچ برنامه و معیاری ندارد و نکته اساسی این است که هیچ کس یاد نمی‌گیرد. برای من خیلی جالب بود که در بحث تبیین اندیشه در آموزش و پرورش، دو مکتب شرق و غرب مقایسه شد. حداقل این کار یادگیری است و اگر این اتفاق برای من بیفتد کافی است. من جمله‌ای از بزرگانی مثل شما یاد گرفته‌ام که آدم‌ها تا وقتی یاد نگیرند هیچ اتفاقی در سیستم و اطرافیان‌شان ایجاد نمی‌شود.

سرکار آرائی: خیلی متشکرم. این که یاد نمی‌گیریم، شاید به این خاطر است که دقیقاً نمی‌دانیم کجا ایستاده‌ایم؟ همه ما مهمان هستیم در این عالم، ولی کم کسی داند که او مهمان کیست! نکته بعدی هم اینکه بپذیریم یادگیری درد دارد و تغییر دشوار است.

مجید راستی، سردبیر رشد کودک: گاهی خوب است آدم درد دل کند و کارش را هم انجام دهد. اگر هر کسی به کاری که می‌کند باور داشته باشد، از آن کار لذت می‌برد. این که چقدر تأثیرگذار باشد یا نباشد، موضوع دیگری است، ولی درستی کار را خود آدم باید ابتدا از دید خودش بررسی کند تا عکس‌العمل دیگران هم ارزیابی شود. من فکر می‌کنم یکی از مشکلات امروزی کل جامعه ما، نداشتن زبان مشترک است. دلیل آن هم نبود درک و فهم مشترک است. همه کار می‌کنند، اما حاصل کار کمتر از آن می‌شود که باید بشود. من فکر می‌کنم در کنار کارهای فردی، نوعی تلاش جمعی هم باید اتفاق بیفتد برای سامان‌دهی به این زبان مشترک که درک و فهم مشترک را هم به دنبال داشته باشد. متأسفانه بخش زیادی از فرهنگ ما فرهنگ تک‌روی است. این تک‌روی خوشبختانه شاید در این



افسانه موسوی گرمارودی

دفتر خیلی کمتر دیده می‌شود، ولی در کل جامعه علت این که انرژی‌ها و نیروها به مقصدار زیادی هدر می‌رود به همین دلیل است. ما با هر مقدار اصلاح روش و زبان می‌توانیم هدر رفتن‌ها را به حداقل برسانیم. همیشه نگاه ما به این سمت کشیده شده است که عیب را ببینیم، در حالی که اگر بخواهیم بدی‌ها توسعه پیدا نکنند باید سعی کنیم آن‌ها را فراموش کنیم. همین قدر که آدم به خوبی فکر کند، ناخودآگاه در ذهنش جایی برای بدی باقی نمی‌ماند.

افسانه موسوی گرمارودی، سردبیر رشد نوآموز: سخنان شما مرا یاد خاطره‌ای از دوران تدریس انداخت. در آن زمان، من خاطره‌ای از دوران کودکی خودم برای بچه‌ها تعریف می‌کردم. وقتی دانش‌آموز بودم، معلم تاریخی داشتم که علاقه‌ای به شنیدن حرف‌هایش نداشتم و به هر بهانه‌ای از کلاسش بیرون می‌رفتم. چون به بوی ویتامین‌ث حساس بودم، کمی بوی قرص جوشان را استشمام می‌کردم و حالت تهوع می‌گرفتم و از کلاس خارج می‌شدم و دیگر هیچ کس هم به دنبال من نمی‌آمد.

در کلاس خودم به بچه‌ها می‌گفتم، الان شما هیچ راه دررویی ندارید و اگر خواستید از کلاس خارج شوید، اجازه بگیرید و بروید. فقط بعد از پنج دقیقه برگردید. من از بچه‌ها خواستم تقاضای بیرون رفتن را در یک برگه یادداشت کنند. نوشته‌های آن‌ها برای من خیلی جالب بود. بچه‌ها همین درخواست کوتاه و ساده را به سختی می‌نوشتند و ما آن‌ها را تشویق به نوشتن کردیم. نتیجه‌اش این بود که بچه‌ها به خواندن هم علاقه پیدا کردند و پس از چند سال داستان‌های موفقی هم نوشتند.

محمد رضا حشمتی، سردبیر رشد معلم: من بر اساس همین کتاب پرورش هنر استدلال پیش می‌روم. صحبت امروز



محمد رضا حشمتی

مطلبتان خوب است و به جهت عوامل دیگری خوانده نمی‌شود، شما این جا چه می‌کنید؟ حتماً توانایی‌های دیگری دارید که با بهره‌گیری از آن‌ها کار دیگری را به سرانجام برسانید!

بنده تصور می‌کنم این نحوه تعامل دو سویه است. اگر کسی بگوید کار ما مشکل چندانی ندارد و خوانندگان به خاطر عوامل دیگری که خارج از کنترل ماست مطالب ما را نمی‌خوانند، خوانندگان هم ممکن است بر همین اساس بگویند مطالب شما از زمان عقب است و مسائل صحنه عمل را پوشش نمی‌دهد. به نظر می‌رسد این شیوه تعامل نیازمند بازبینی است. اگر کسی بگوید کتاب درسی مشکل زیادی ندارد، معلمان ما ناتوان هستند، خوب به معلمان حق می‌دهد که بگویند ما بسیار تلاش می‌کنیم و کتاب‌های درسی مشکل آفرین‌اند. بهتر است یکدیگر را به گفت‌وگو و تعاملی با کیفیت بیشتر که ناظر به پذیرش مسئولیت متقابل است دعوت کنیم. ما نیازمند بازاندیشی در اندیشه و عمل تربیتی هستیم که از طریق نشریات دنبال می‌کنیم. وقتی این پیش‌فرض را قبول کنیم که «ما مطلبان خیلی مشکلی ندارد، اگر خواننده ندارد، مسئله جای دیگری است» بهتر است کارمان را تعطیل کنیم. به نظر می‌رسد مشکل فقط هم نداشتن زبان

شما خیلی مرا متزلزل کرد. من دبیر نیستم و با این ویژگی‌هایی که شما گفتید، سردبیر هم نیستم. ویژگی‌هایی که شما گفتید بر اساس کدام فرهنگ است؟ آیا مشترک است؟ فضای آموزش و پرورش ما فضای محافظه‌کارانه‌ای است که نمی‌گذارد من در ارتباط با معلم بروجردی بنویسم. ما هیچ وقت نخواستیم مشکلات را بیان کنیم. من با سختی بسیار یک مسئله را بیان می‌کنم. از طرف دیگر، متغیرهای دیگری وجود دارد که نامه برای من کم می‌آید. من چطور می‌توانم بفهمم آیا خواننده نشدن مجله به دلیل سطح مطلب است یا به دلیل عوامل پیرامونی و محیطی که به واسطه ذات آموزش و پرورش اتفاق می‌افتد؟

سرکار آرانی: این سؤال موضوعی جدی است؛ به‌ویژه که ما را به بحث ریشه‌دار کتاب‌خوانی و اساساً خواندن مرتبط می‌کند. شما مجله منتشر می‌کنید و سردبیر هستید. اگر فکر می‌کنید

دکتر سرکار آرانی: ژاپنی‌ها در ارتباطات بین فردی بیش از بازدهی آنی به پیامدهای متقابل و دراز مدت ارتباط با دیگران می‌اندیشند، ترجیح می‌دهند بیشتر شنونده باشند تا گوینده. غالباً توانایی لازم برای «نه» گفتن ندارند و از پرسش‌هایی که فقط پاسخ «بله» یا «خیر» می‌طلبد، استقبال نمی‌کنند

مشترک نیست، بخشی هم برمی‌گردد به همدلی و درکی متقابل از شرایط کاری و آنچه در عمل در جریان است. در عین حال، مسئولیت ما به عنوان سردبیر، در میزان مخاطب، ضریب نفوذ مجلات و پیام‌های آن و اثربخشی آنچه تولید و منتشر می‌کنیم روشن است و البته این نکته که عواملی بر این شأن یا رسالت اثر می‌گذارند قابل درک است.

فاطمه رضایی، سردبیر رشد روشن: بزرگ‌ترهای ما همیشه می‌گفتند اگر می‌خواهید بچه به مسجد برود درخت گردویی جلوی مسجد بکارید تا وقتی بچه از درخت بالا رفت، نگاهش به مسجد بیفتد تا علاقه‌مند شود. اگر ما می‌بینیم بچه‌ها علاقه‌ای به خواندن ندارند، باید ببینیم چه چیزی برای خواندن به آن‌ها بدهیم. دانش‌آموز در مورد مجلات رشد این پیش‌زمینه را دارد که زبان مجلات هم مثل کتاب‌های درسی است و ما خودمان ضعف کتاب‌های درسی را می‌دانیم. بچه می‌داند این مجله هم پر از بایدها و نبایدهاست. این که مطالب ما بیشتر از حیطة اجبار آموزشی بیرون بیاید و ادبی شود، بچه‌ها با کلمه و کلام آشنا می‌شوند. بچه‌ها در کلام هم ضعیف هستند، چون خواندنی خوب نداشته‌اند. مطالب ما می‌تواند سفارشی باشد، ولی نباید سفارشی جلوه کند. اگر بچه احساس کند مطلبی که می‌خواند سود و زیان نیست و قرار نیست درس جواب بدهد، با تخیل نویسنده ارتباط برقرار می‌کند و حس هنری از طریق احساس نویسنده منتقل می‌شود. به این صورت ما می‌توانیم غیر مستقیم آموزش دهیم. اگر ما کمتر به موضوعات آموزشی بپردازیم و بیشتر به سمت ادبی بودن مجله برویم تا این که فکر کنیم رسالت آموزشی داریم، فکر می‌کنم موفق‌تر باشیم.

سپیده چمن‌آرا، سردبیر رشد برهان متوسطه اول: من دو فصل از کتاب را خواندم و چیزی که در همین دو فصل ذهن مرا درگیر کرد، این بود که چقدر درباره نوشتن و کمک به نوشتن بچه‌ها نمی‌دانم. من در دوران معلمی خودم تلاش می‌کردم به عنوان معلم ریاضی به بچه‌ها یاد بدهم که بنویسند، چون همان‌طور که فرمودید، فرهنگ ما شفاهی است و کمتر می‌نویسیم. دوست داشتم به بچه‌ها یاد بدهم که نوشتن را یاد بگیرند تا اگر ادعایی دارند مکتوب کنند. تلاش‌هایی هم می‌کردم. مثلاً از بچه‌ها می‌خواستم برداشتشان را از درس بنویسند و آن‌ها را نقد می‌کردیم. یا درس که تمام می‌شد، از بچه‌ها می‌پرسیدم از کدام قسمت درس بیشتر لذت بردند. ولی وقتی دیدم در این کتاب چقدر تمرکز شده بر این که اصلاً فرهنگ نوشتن متفاوت است،



سپیده چمن‌آرا



فاطمه رضایی

به علاوه، در موضوع نوشتن، در کلاس‌های درس آمریکایی شما می‌بینید سوژه‌های زیادی مانند گزارش، خلاصه کتاب، شعر، نامه، توضیح عکس، تبلیغات، مصاحبه، توصیف، خاطره، شرح حال، تفسیر، توضیح و تبلیغات موضوع نوشتن هستند. به علاوه سبک نوشتن و استدلال هم «چرا» و «چون» است (Why, Because). ولی در ژاپن بیشتر توالی امور به واسطه «و» (And) نمایان تر است. پرسش‌های چگونگی بیشتر است و سوژه‌های نوشتن محدودتر.

شفیعی: مسئله دوگانگی سبک‌ها در عمل، در مورد کار ما شاید به این دلیل است که ما بیش از حد به ادبیات پناه می‌بریم. شاید این دوگانگی بین عقل و توهم است. در ادبیات هم نوع ایده‌پردازانه را انتخاب می‌کنیم؛ ادبیاتی که از واقعیت‌های زندگی دور است و با ساختارها بازی می‌کند. به نظر من حجم این کار

چون نوع فکر کردن آدم‌ها و چینش کلماتشان به خیلی عوامل دیگر، به‌ویژه تاریخ و فرهنگشان برمی‌گردد، احساس کردم چقدر به‌عنوان معلم نیاز داشتم آموزش و پرورش به من یاد بدهد که چیزهای بیشتری بدانم. به این ترتیب، جای خالی آموزش معلمان، به معنای واقعی، برایم روشن‌تر شد.

سرکار آرانی: من تجربه‌ای از دوره اول دبیرستان ژاپن را در اینجا به اشتراک می‌گذارم. این تجربه نشان می‌دهد، چگونه دانش‌آموزان زیر نظر سردبیران روزنامه‌های معتبر در جلساتی در طول دوره تحصیلی تمرین می‌کنند تا با روش‌های معتبر روزنامه‌نگاری داده جمع‌آوری کنند و آن‌ها را تجزیه و تحلیل کنند و دریافت‌های خود را به صورت پیام خواندنی تنظیم و منتشر کنند.

در مورد تفاوت‌ها البته زمینه‌های فرهنگی و تاریخی و سبک‌های نوشتن مؤثر است. در ادامه فرمایش شما، بنده می‌خواهم عرض کنم نوع پرسش‌های کتاب‌های درسی و معلم در فرایند آموزش و یادگیری هم با هم متفاوت است. ما معمولاً در آموزش از پرسش‌هایی مانند What, When, Where, Who, How استفاده می‌کنیم. به نظر شما، چه میزان از پرسش‌های ما در کتاب‌های درسی از این جنس است؟ آیا پاسخ به این پرسش‌ها به معنی یادگیری است؟ یا پاسخ این پرسش‌ها مقدمات یادگیری را می‌سازند. به نظر من، این‌ها مقدمات یادگیری هستند. یادگیری وقتی شروع می‌شود که شما می‌پرسید چرا؟

به کتاب پرورش هنر استدلال نگاهی دوباره بیندازید. نتیجه تحقیق نویسنده نشان می‌دهد که در کتاب‌های درسی آمریکایی‌ها و همچنین پرسش‌های معلم، پرسش چگونگی How کمتر از پرسش چرایی Why مطرح می‌شود.

خیلی زیاد شده است.

رضایی: منظور من این بود که تقویت تخیل و حس عاطفهٔ بچه‌ها و در نهایت ایجاد سؤال در ذهنشان را داشته باشیم. به نظر من، پاسخ، لحظهٔ توقف تفکر است.

سرکار آرانی: بله دقیقاً ببینید این همان تفاوت میان «دیالوگ» و «صحبت کردن» است. اولی به پرسش تازه‌ای می‌رسد، در صورتی که با هم صحبت کردن شاید بیشتر برای پیدا کردن پاسخ مسئله است. یادگیری وقتی ممکن است که پرسش تازه‌ای مطرح می‌شود. منظور شما این نبود که ادبیات را گسترش بدهیم، بلکه احتمالاً می‌خواستید بگویید از پیام‌هایی که جواب واحد دارند فاصله بگیریم و به پرسش‌هایی برسیم که جواب‌های متنوعی دارند و لزوماً منظورتان ادبی نبود. نکتهٔ دیگر این است که ما ساحت‌های مختلفی داریم و فقط ساحت ادبیات نیست.

محمدعلی قربانی، سردبیر رشد جوان: من یک سؤال و چند نکته دارم. وقتی این کتاب را خواندم، خیلی زود به این نتیجه رسیدم که بسیاری از حرف‌هایش تکراری است و می‌تواند در یک مقالهٔ ده صفحه‌ای خلاصه شود، اما الان که شما صحبت کردید، نگاه من به کتاب تغییر کرد.

سرکار آرانی: قبلاً به استحضار رساندم که این کتاب بر اساس پایان‌نامهٔ دکترای نویسنده نوشته شده است. خواندن این کتاب زمان‌بر است. کتاب شاید می‌توانست کوتاه‌تر باشد و از برخی تکرارهای احتمالی مورد نظر شما پرهیز شود. در عین حال، اجازه بفرمایید عرض کنم که مطالعهٔ این کتاب بهانه است. موضوع اصلی این است که ما چه ایده‌ای می‌توانیم بگیریم تا دربارهٔ موضوع خواندن و نوشتن راهکاری بیابیم. به عبارت دیگر

به عنوان سردبیر چگونه فرصت‌هایی برای یادگیری دانش‌آموزان و معلمان فراهم آوریم تا آن‌ها را در این زمینه توانمندتر سازیم. البته خلاصه کردن کتاب شاید لازم باشد. بستگی به هدف شما دارد و کاربرد خلاصه. خلاصه پذیر بودن یا نبودن یک اثر هم با کیفیت آن ارتباط دارد.

قربانی: سؤالم این است که چرا شما فکر می‌کنید همهٔ بچه‌ها باید نوشتن را یاد بگیرند؟

سرکار آرانی: به نظر می‌رسد نوشتن و اندیشیدن ارتباط متقابلی دارند.

قربانی: بچه‌های امروز برای خاطرات شخصی خودشان هم سرچ (جست‌وجو) می‌کنند. من این تجربه را با فرزند خودم داشتم. صحبت اصلی من این بود که حس جلسه و حس دیدن شما خیلی متفاوت‌تر از کتاب است. زندگی شما و نگاهتان به زندگی دوست‌داشتنی است.

سرکار آرانی: شما لطف دارید. نویسنده ادعا ندارد که اثرش بی‌نقص است. بنده و همکاران مترجم هم چنین ادعایی نداریم. راهنمایی‌های شما هم البته راهگشاست و ستودنی و شایستهٔ تقدیر. در عین حال اجازه بدهید یادآوری کنم که ما این‌جا هستیم تا با توجه به پیام‌های این کتاب دربارهٔ مسائل اساسی از جمله خواندن و نوشتن و اندیشیدن و امکان‌بازبینی پیش‌فرض‌های ذهنی خود دربارهٔ راه حل‌های آن گفت‌وگو و اندیشه کنیم.

قربانی: دربارهٔ سردبیری هم نکته‌ای به ذهنم رسید. در این‌جا یعنی «فعالاً نویسنده» به عبارت دیگر، نویسنده‌ای که فعالاً مسئول یک تیم نویسنده است. نکتهٔ دیگر اینکه ما در این‌جا جمع نشده‌ایم تا مشکلات آموزش و پرورش

است. بعضی وقت‌ها هم که با بدبینی صحبت می‌کنیم و همه چیز را منفی می‌بینیم. در حالی که آموزش و پرورش در سال‌های اخیر موفقیت هم داشته است و اگر آموزش و پرورش این‌طور توسعه پیدا نکرده بود، ما خیلی عقب بودیم. بهتر است دقیق صحبت کنیم تا بتوانیم مشکلی را حل کنیم.

نکته بعدی درباره این کتاب است. من مقداری از این کتاب را خواندم. نباید انتظار داشت که کسی همه این کتاب را بخواند، چون کتابی خاص است و دو کشور خارجی را مقایسه کرده و ظرفیت ذهنی خاصی نیاز دارد. مفاهیمی هم دارد که برای فهم آن‌ها پیش‌زمینه ذهنی نیاز داریم، ولی مهم است از این جهت که اسم آن پرورش هنر استدلال است و من وقتی خواندم، ذهنم به سمت هندسه رفت. اما وقتی مقدماتش را ورق زدم، متوجه شدم چیزی فراتر از آن است. ایده‌ای که ما از این کتاب می‌گیریم مهم است. به این جهت دوست داشتم در ابتدا کسی همه کتاب را بخواند و خلاصه کند. ما در کشور خودمان این مشکلات را فراوان داریم. ما لهجه‌ها و گویش‌های متفاوتی داریم و یکی از مشکلات ما همین است. این کتاب می‌تواند الگویی برای کشور ما با این تنوع فرهنگی باشد تا بتوانیم تفاوت‌های فرهنگی خودمان را با این روش حل کنیم. ما مشکلات نداشتن تفاهم زبانی زیادی داریم و این در زندگی روزمره خودش را نشان می‌دهد.

سرکار آرانی: البته من فکر می‌کنم دغدغه بقیه دوستان هم خواندن و نوشتن است. همین بیان شما و آقای قربانی که می‌فرمایید کتاب باید خلاصه شود هم جزئی از فرهنگ ماست. همان‌طور که مکرر عرض شد، منظور از معرفی این کتاب این بود که در این جلسه بهانه‌ای برای گفت‌وگو داشته باشیم.

را حل کنیم، جمع شده‌ایم که به سردبیران کمک کنیم، ولی به عنوان کسانی که دغدغه نظام آموزش و پرورش داریم، در آموزش و پرورش نه تنها پرورش اتفاق نمی‌افتد، آموزش هم اتفاق نمی‌افتد. احساس می‌کنم حلقه مفقوده آموزش و پرورش گم شده است. ما اگر در آموزش نمی‌توانیم کاری بکنیم، شاید در پرورش بتوانیم. معلمان ما هم دغدغه آموزش ندارند، دغدغه شغل دارند.

جعفر ربانی، ویراستار مجلات رشد: آقای سرکار آرانی در صحبت‌هایشان از خواندن و نوشتن، مجله، کتاب، ژاپن و ... گفتند. هریک از این‌ها برای خودش بحثی است و همه از مشکلات مزمن ما به شمار می‌روند. ما سال‌های طولانی است که می‌گوییم بچه‌ها کتاب نمی‌خوانند و هنوز هم این مشکل حل نشده است. شاید به این خاطر که در آن تأمل و تعمق نشده



محمدعلی قربانی



حبیب یوسفزاده

بنابراین پرسش‌های مطرح شده از جانب شما و دوستان معتنم است. از جمله این که سبک نوشتن و استدلال ما چگونه است؟ و چه ایده‌ای می‌توانیم برای بهسازی آن از این پژوهش به دست آوریم؟ البته ممکن است برای هریک از ما بخشی از پرسش‌ها مهم باشد. در عین حال، چنین نشست‌هایی به طرح مسئله و مهم‌تر از آن صورت‌بندی آن یاری می‌رساند. پژوهش‌هایی از این دست می‌تواند به ما یاری دهد تا مسائل خودمان را دست کم در حوزه خواندن و نوشتن صورت‌بندی کنیم. در آموزش و پرورش اتفاقات خوبی افتاده است، ولی مسئله هم زیاد داریم. نوع برداشت و صحبت‌ها نشان می‌دهد دغدغه‌هایی که حل نشده‌اند، اتفاقاً در پس‌زمینه ذهن دوستان خیلی جلوه می‌کنند.

ربانی: من به کتاب برمی‌گردم. در صفحه ۴۳ آمده: «رابطه

علت و معلول در نوشته‌های آن‌ها (ژاپنی‌ها) چندان مشخص نمی‌شود و فهم پایان‌نامه‌های ژاپنی مشکل است. در آمریکا حتی یک کودک سه‌ساله نیز برای بیان مطلب خود و تأکید بر آن از منطق علت و معلول استفاده می‌کند.» این موضوع خیلی مهم و برای ما قابل بررسی است.

سرکار آرانی: بله دقیقاً. این تأملات مهم هستند. وگرنه هم کتاب و هم ترجمه، هم نویسنده و هم مترجمان خالی از نقد و اشکال نیستند و یاری به آن‌ها برای بهسازی اثر، چه به زبان اصلی یا ترجمه، عین کرامت و معنی حرمت است. ولی اینجا همان‌طور که فرمودید، ما گنج بی‌رنجی در اختیار داریم و می‌توانیم دست کم مثل آینه مسائل خودمان را در آن ببینیم و صورت‌بندی دقیق‌تری از آن‌ها به دست دهیم.

یوسفزاده: ناظر محتوایی مجلات رشد: عنوان اصلی کتاب «هنر استدلال» است که عنوان جذابی است و در آن مقایسه‌ای صورت گرفته بین دو کشور آمریکا و ژاپن. تصور من این بود که این کتاب سلسله‌جنبانی است برای این که از طریق آن، ما مسائل خودمان را پیدا کنیم. می‌خواهم این جنبه از بحث پررنگ‌تر شود. تجربه نشان داده است، ما ملتی هستیم که احساسمان بر عقلانیت‌مان غلبه دارد. فکر می‌کنم آموزش و پرورش و استادانی مثل شما مسئولیت دارند که راه پرورش عقلانیت را کشف کنند. درباره این کتاب، من هم با آقای ربانی و قربانی موافقم. به نظر می‌شد کمی خلاصه‌تر کرد تا برای طیف وسیع‌تری استفاده شود. اگر به‌صورت ترجمه و تألیف بود و مثال‌هایی کاربردی از کشور خودمان مطرح می‌شد مفیدتر بود.

سرکار آرانی: البته من دست یاری به سوی شما دراز می‌کنم و استدعا دارم شما چند مورد از مسئله‌های در این زمینه

را در سال تحصیلی آینده در مجلات قلمی کنید.

یوسف زاده: در کتاب آمده است که ژاپنی‌ها سلسله زمانی رویدادها را دنبال می‌کنند و آمریکایی‌ها به دنبال علت و معلول هستند. واقعاً افراد این دو جامعه تا این حد همگن هستند که توانسته‌اند حکم کلی بین این دو جامعه صادر کنند؟ اگر ما بخواهیم درباره ایران کار کنیم با این تنوع قومیتی از چه شیوه‌ای باید استفاده کنیم؟

سرکار آرانی: این یک سؤال فنی بسیار خوب است. اینکه ما در توانایی استدلال کجا ایستاده‌ایم. چه سبکی از استدلال را دنبال می‌کنیم؟ این پرسش پژوهشی است که بر اساس گفت‌وگوی ما پیدا شده است. ما سخت به این گفت‌وگوها نیازمندیم. این پرسش‌ها نوری برای یاری به صورت‌بندی مسائل ما و در ادامه تلاش و تعامل برای حل آن‌هاست.

دکتر سرکار آرانی: به کتاب پرورش هنر استدلال نگاهی دوباره بیندازید. نتیجه تحقیق نویسنده نشان می‌دهد که در کتاب‌های درسی آمریکایی‌ها و همچنین پرسش‌های معلم، پرسش چگونگی *how* کمتر از پرسش چرایی *why* مطرح می‌شود. به علاوه، در موضوع نوشتن، در کلاس‌های درس آمریکایی شما می‌بینید سوژه‌های زیادی مانند گزارش، خلاصه کتاب، شعر، نامه، توضیح عکس، تبلیغات، مصاحبه، توصیف، خاطره، شرح حال، تفسیر، توضیح و تبلیغات موضوع نوشتن هستند

یوسف زاده: در صفحه ۳۵۴ کتاب نوشته شده است: «در فرایند واکنش شرطی عمل تجزیه و تحلیل مسائل در مغز صورت نمی‌گیرد و واکنش به‌طور مستقیم از سمت ستون فقرات بروز پیدا می‌کند.» برای من جالب بود. آیا این جمله ریشه علمی دارد؟ سؤال دیگری هم درباره سردبیر داشتیم. ما انواع سردبیر داریم. اما در ایران یک سردبیر داریم که همه مسئولیت‌ها را برعهده دارد. شما ریشه این مسئله را در کجا می‌دانید؟

سرکار آرانی: این گزاره بر اساس نتایج پژوهش «گارفینگل» بیان شده است. آزمایش‌های او نشان می‌دهد که واکنش افراد در مقابل رفتارهای بی‌معنی غالباً شرطی است و در بسیاری از موارد افراد در میانه واکنش موقعیت و شأن اجتماعی خود را فراموش می‌کنند. به عبارت دیگر، واکنش‌هایی مثل خشم در مقابل رفتارهای اجتماعی، خلاف عقل سلیم در جامعه پژوهشی گارفینگل شرطی بوده است نه بر اساس تجزیه و تحلیل چارچوبه فکری خود یا واکاوی چارچوبه ذهنی فاعل رفتار ناهنجار. بر اساس نتایج این پژوهش، نویسنده کتاب می‌خواهد نتیجه بگیرد که لازم است این نارسایی رفتاری با تربیت بهبود یابد. ملاحظه بفرمایید، در ادامه مطلبی که خواندید آمده است: «ولی در مبحث روابط بین فردی نمی‌توان آن را موجه دانست و لازم است قبل از واکنش نشان دادن نسبت به شیوه رفتار و گفتار مخاطب، از چارچوب تفکر حاکم بر ذهن وی غافل نشویم.» به این معنی که لازم است بیاموزیم قبل از واکنش شرطی به رفتاری که به زعم ما خلاف هنجار اجتماعی است، اول چارچوب‌های ذهنی خود را واریسی و سپس تلاش کنیم بفهمیم فاعل رفتار به زعم ما ناهنجار، بر اساس چه مبنایی دست به عمل زده است. آموزه‌هایی از این دست، روابط بین فردی را بهسازی

می‌کند و تمرین دیدن جهان از دریچهٔ دیگران و بازبینی پیش فرض‌های ذهنی و بازندیشی خود را فراهم می‌آورد.

سید کمال شهابلو، معاون دفتر: آقای دکتر، من می‌خواستم بپرسم چه باید کنیم تا مقاومت در برابر یادگیری کم شود؟ سؤال بعدی من این است که اگر فرض را بر این بگذاریم که مجلات خوانده نمی‌شود یا ما باز خوردی از مخاطب نداریم، پس چرا مجلات را منتشر می‌کنیم و به عبارت دیگر، خیلی از جاها باید آموزش و پرورش را تعطیل کنیم. مثلاً در جایی مثل «آران»، بین همهٔ کسانی که تحصیل کرده‌اند یک دکتر آرانی برآمده است. در مجلات رشد ممکن است کسانی باشند که ارتباط ندارند،

دکتر سرکار آرانی: یک سؤال جدی همین است که ما با چه روشی ارزشیابی کنیم که کار ما در این دفتر چه اندازه اثربخش است و ضریب نفوذ مجلات و تأثیر نوشته‌ها چقدر است! آیا با ارائهٔ نتایج مطالعات موردی می‌شود مخاطب را قانع کرد؟

ولی تأثیر می‌گیرند.

سرکار آرانی: سپاس! یک سؤال جدی همین است که ما با چه روشی ارزشیابی کنیم که کار ما در این دفتر چه اندازه اثربخش است و ضریب نفوذ مجلات و تأثیر نوشته‌ها چقدر است! آیا با ارائهٔ نتایج مطالعات موردی می‌شود مخاطب را قانع کرد؟ آیا گزارش سفرهای استانی دوستان کفایت می‌کند؟ چگونه از تجربیاتی از این دست می‌توان استفاده کرد؟ این‌ها حاصل گفت‌وگوی امروز است و پرسش‌های ذی‌قیمتی است که نیاز به بررسی عمیقی دارد. به نظر می‌رسد

ما به سیستم ارزشیابی جامع‌تری برای بررسی کارکرد و اثربخشی مجلات نیاز داریم.

دربارهٔ نکتهٔ دیگری که لطف کردید و در مورد شخص بنده مثال زدید، اجازه بدهید عرض کنم که اساساً قرار نبوده آموزش و پرورش همه را مثل سرکار آرانی کند. این پیش فرض ذهنی به نقد نیاز دارد. هدف آموزش و پرورش این است که هر کس را به قابلیت‌هایی که دارد برساند. به او یاری کند آنچه می‌تواند بشود. عدالت هم یعنی همین. البته فرمایش شما قابل قبول است که هر کار فرهنگی ممکن است در جایی اثری داشته باشد که ما توانایی اندازه‌گیری آن را نداشته باشیم. ولی این رافع کاستی‌های ما در ارزشیابی دقیق و جامع آنچه انجام می‌دهیم نیست. اینکه ما کارهایی می‌کنیم و جاهایی هم مؤثر است پاسخ قانع‌کننده‌ای، به ویژه در بحث‌های تربیتی، نیست. به علاوه به ما امکان رشد و بهسازی و بازندیشی در عمل انجام شده را نمی‌دهد.

ناصر نادری، ناظر محتوایی مجلات: این کتاب بهانه‌ای بود برای این نشست و من سعی کردم آن را کامل بخوانم. کتاب بسیار خوبی است، ضمن این که برای سردبیران هم قابل استفاده است. حجم کار از ویژگی‌های خوب آن است که نویسنده به کشف یافته‌های ذهنی خودش پرداخته است. اگر کسی در این جمع تجربهٔ تدریس انشا داشته باشد، حرف مرا تأیید می‌کند که این درس یکی از سخت‌ترین و پیچیده‌ترین درس‌هاست. معلم انشا می‌خواهد آنچه را که در ذهن فرد است به نوشته تبدیل کند. من بیش از ده سال در دوره‌های گوناگون تحصیلی معلم انشا بوده‌ام و می‌خواستم این کتاب را با تجربه‌های ایران تطبیق دهم. به نظرم ما ملتی هستیم که هم بهره‌ای از ژاپن داریم و هم آمریکا، ولی

یادگیری تغییر است؛ تغییری که به اصلاح
منجر شود و ما را یک قدم به جلو ببرد. البته
تغییراتی از این دست دردآور است.

از ایشان نظر بگیریم. هرچه دوستان گفتند صحیح است. متن خوبی است و می‌شود روی آن کار کرد. بعضی از ما فکر می‌کنیم سردبیری آخر خط است، در صورتی که هر جایی که ما هستیم ابتدایی است برای یادگیری و هیچ کس نمی‌تواند ادعا کند در جایگاهی که هست به حد تعالی رسیده است. من چیز بیشتری به نظرم نمی‌رسد. کتاب کاملاً خودش را توصیف کرده است. بسیار کتاب محکم و قابل دفاعی است. نکته دیگر این که حرف‌های آقایان قربانی و ربانی درست است، چون کتابی را که حرفی برای گفتن دارد، می‌توان خلاصه کرد. یکی از ویژگی‌های این کتاب، انسجام بین مطالب آن است.

حشمتی: در دفاع از کتاب می‌خواهم بگویم من در سال ۹۲ همه این کتاب را خواندم و از آن در کلاس استفاده کردم. این کتاب می‌تواند یک منبع درسی باشد و وقتی دست‌اندرکاران آموزش تطبیقی با این نگاه درگیر شدند، خیلی بهتر درک کردند. این یادداشت‌ها و تکرارها برای کسی که درگیر موضوع است گشایش‌های جدیدی ایجاد می‌کند. بنابراین، کتاب برای دانشجویان علوم تربیتی قابل استفاده است، چون بین دو فرهنگ این مسئله را مطرح می‌کند. ما چنین نمونه‌هایی را در آموزش و پرورش تطبیقی نداشتیم.

سرکار آرانی: از این فرصت استفاده می‌کنم و نمونه‌ای از نوع کار مجلاتی از این دست را خدمت شما عرض می‌کنم.

نکته‌ای که می‌خواهم بگویم این است که انشاهای خلاق را نمی‌توان تعمیم داد. هر انسان در هستی نسخه خاصی دارد، به‌ویژه در انشا و کارهای خلاق. نمی‌توان کلیت یک ملت را با یک مجموعه اصول منطبق کرد.

سرکار آرانی: دقیقاً. این اثر به نوشتن و اندیشیدن می‌پردازد. لازم است به عرض برسانم نویسنده سبک نوشتن آمریکایی‌ها را تحسین کرده است، اما خودش به شیوه ژاپنی کتاب نوشته است. شاید این همان نکته‌ای است که آقایان قربانی و ربانی می‌خواستند تبیین شود. این برداشت درستی است و شما اشاره کردید به انشای خلاق و تجربه خودتان و اینکه لزومی ندارد همه ما با یک قالب بنویسیم یا خوانش یکسانی از متنی واحد ارائه دهیم و به یک روش و نتیجه واحد برسیم. این‌ها برای من آموزه‌های بسیار سازنده‌ای از این نشست است. همه این‌ها حاصل توان و کیفیت و امکان گفت‌وگوی امروز است که فراهم شده است. دست مریزاد!

افسانه طباطبایی، ویراستار مجلات رشد: روزی که آقای همتی جریان این جلسه و کتاب را به من گفتند، من تعجب کردم، چون این کتاب چیزی درباره نوشتن نمی‌گوید. اسمش هم نشان می‌دهد. می‌خواهد بگوید روش استقرایی استدلال در ژاپن چگونه عمل می‌کند و در مقابل روش قیاسی آمریکایی چطور. در سراسر کتاب هم تلاش می‌کنند این را بگویند و در نهایت به نتایج دیگری برسند. الزاماً همه نباید از این کتاب به یک نتیجه برسند. هر کسی بر اساس آنچه می‌بیند می‌تواند برداشتی داشته باشد. می‌تواند احساس کند زیاده‌گویی بر طبق الگوی ژاپنی داشته است و غلط نیست. همه اثرهای فرهنگی به همین نحو هستند. از این دیدگاه، این کتاب مقدمه‌ای می‌شود برای این که ما دکتر سرکار آرانی را دعوت کنیم تا درباره نوشتن



علی اصغر جعفریان

شاید ایده‌های عملی ممکن‌ی به همراه داشته باشد. در ژاپن وزارتخانه کتاب تولید نمی‌کند. وزارتخانه فقط برنامه‌ی درسی تولید می‌کند و هر ده سال هم آن را بهسازی و اصلاح می‌کند. ده‌ها انتشاراتی بر اساس برنامه‌ی درسی تولید شده کتاب تهیه می‌کنند و وزارتخانه آن‌ها را تأیید یا رد یا دعوت به اصلاح می‌کند. ناشر کتاب‌های درسی همه کار دفتر شما را هم انجام می‌دهد. هر ناشر کتاب درسی در ژاپن کتاب‌های متعدد آموزشی نیز تولید می‌کند و مجلات متنوعی هم دارد. تا اینجا تقریباً شکل کار شباهت‌هایی دارد. تفاوت در رویکرد تهیه‌ی محتوای مجلات است. برای مثال کارگروه مجله‌ی معلمان یک ناشر خاص در توکیو سالی یک کنفرانس سه روزه برگزار می‌کند که عمدتاً به شکل پنل‌های گفت و گوست نه سخنرانی‌های پیاپی. قبل از برنامه هم بسته‌های آموزشی پنل‌ها را می‌فرستند برای شرکت‌کنندگان. موضوع کنفرانس

را در یک نظرسنجی دقیق از معلمان می‌پرسند و کسانی هم که در پنل‌ها مدیریت گفت‌وگوها را بر عهده دارند بر اساس توان حرفه‌ای و تخصصی انتخاب شده‌اند. در یکی از این‌ها که من شرکت کردم، امسال چهل و هفتمین سالی است که این کنفرانس‌ها را برگزار می‌کنند، موضوع با نظر سنجی از معلمان تعیین می‌شود. پس از آن کنفرانس ضبط و پیاده می‌شود و از آن خوراک سالانه‌ی مثلاً «رشد معلم» یا مجلات مشابه پیدا می‌شود. دقت بفرمایید، همین که این کنفرانس چهل و هفت سال دوام آورده است، و هر سال حدود ۳۰۰ شرکت‌کننده دارد، یعنی در بستر تولید یک مجله به امکان تولید و ترویج گفتمان نیز رسیده است. این ایده احتمالاً برای شما قابل بحث و بررسی است. من البته فکر می‌کنم این پروژه را می‌توانیم با مدیریت شما در ایران هم اجرا کنیم. نکته‌ی دیگر در این بخش که مایلم تأکید کنم این است که همه‌ی ما نیازمند بهسازی نگرش‌ها هستیم و شما استحضار دارید که یادگیری سخت است. یادگیری تغییر است؛ تغییری که به اصلاح منجر شود و ما را یک قدم به جلو ببرد. البته تغییراتی از این دست دردآور است.

محبت‌الله همتی، ناظر محتوایی مجلات: به این مسئله فکر می‌کردم که تیراژ بالای مجلات رشد در قیاس با مجلاتی که بیرون منتشر می‌شوند رقم قابل قبولی است. این تیراژ برای ما یک تهدید هم هست، گرچه پایه‌گذاری مجلات رشد از اول به‌گونه‌ای بوده که طبق شبکه‌ی درون‌سازمانی در سراسر کشور پخش شود. بخش عمده‌ای از این تیراژ مرهون شبکه‌ی توزیع است و مجلات رشد به مناطقی می‌رود که شبکه‌ی توزیع مطبوعات قدرت رساندن رسانه‌ها را به آن‌جاها ندارد. من فکر می‌کنم برای ما تهدیدی است که مخاطب را کمتر

ببینیم و لازم است که مخاطب را بیشتر به بازی بگیریم.
کاظم طلائی، ناظر هنری مجلات رشد: آنچه در این کتاب برای من جالب بود، این بود که چطور فرهنگ نوشتن را به بچه یاد می‌دهند. در کشورهای پیشرفته برای بچه‌هایی که نمی‌توانند بنویسند از تصویر به جای نوشته استفاده می‌کنند. این فرهنگ بسیار خوب است.

علی اصغر جعفریان، سردبیر رشد نوجوان: من دوست دارم از زبان شما، جزئیات دو روز کامل از زندگی یک نوجوان ژاپنی را بشنوم. نکته بعدی این که من ابتدا و انتهای کتاب را خواندم و در ذهنم این بود که الگوی اندیشه ما کجای کار است. من فکر می‌کنم ما دریافت‌های زیادی داریم که دسته‌بندی نمی‌شوند و اگر منسجم‌تر باشند، بهتر خواهد بود. نکته دیگر این که من بر خلاف نظر آقای قربانی معتقدم ما نباید داشته‌های خودمان را دست کم بگیریم.

سرکار آرانی: هر جلسه‌ای فرصت یادگیری است برای من. امروز از شما بسیار آموختم. ایده‌های پژوهشی و پرسش‌های خوبی طرح شد. در هر نشستی، وقتی با مخاطب گفت‌وگو می‌کنم، یا آن‌ها را به گفت‌وگو دعوت می‌کنم، پیش‌فرضی ذهنی دارم که شرکت‌کنندگان آن را رد یا تأیید می‌کنند. بنابراین، هر نشستی و از جمله نشست امروز برای من یک کار پژوهشی بود.

به علاوه، هر نشستی برای من یک جلسه وعظ هم هست؛

سرکار آرانی: هر جلسه‌ای فرصت یادگیری است
برای من. امروز از شما بسیار آموختم

جلسه وعظ و ذکر! و مصداق فرمان حضرت علی (ع) است که «أَحْيِ قَلْبَكَ بِالْمَوْعِظَةِ». چرا؟ چون همه ما موعظه لازم داریم. چرا موعظه؟ چون این جهان دارالغرور است و بعضاً امور وارونه می‌نماید! عناوین، فضاها، مناسبات و ساختارها، بعضی وقت‌ها آدمی را به اشتباه می‌اندازند و آدمی فریب می‌خورد و در پارادوکس‌های پیچیده‌ای گرفتار می‌شود. راه را گم می‌کند. بنابراین نیازمند ذکر و راهنمایی و تأمل است. امروز هم همین بود برای من. جلسه یادآوری اینکه تو طفلی و خانه رنگین است. و تو مهمانی! ولی کم کسی داند که او مهمان کیست! جلسه دیدن خود در آینه دیگری، همدیگر را بهتر دیدن! تمرین گفت‌وگو و ترغیب به یادگیری و البته خواندن! و به رسمیت شناختن خوانش‌های گوناگون! دریافت اینکه ما احتمالاً از بچه‌ها یک نوع خوانش می‌خواهیم و به همین خاطر آن‌ها ممکن است رغبتی به خواندن نشان ندهند. بنابراین، تمرین هنر به رسمیت شناختن خوانش‌های گوناگون باعث می‌شود به هدفمان نزدیک‌تر شویم. یادآوری این مهم که ما در بیان مقصود با دشواری‌های زیادی مواجه هستیم. ما غالباً در بیان مقصود ناتوانیم و این ناتوانی چه بسا با ناتوانی در نوشتن و مهم‌تر از آن اندیشیدن در ارتباط باشد. دریافت این مهم که پرسش این کتاب یک پرسش پژوهشی فنی است. در آمریکا مسئولیت نویسنده از خواننده بیشتر است و در ژاپن برعکس. پس چنانچه وزن و سهم مسئولیت نویسنده و خواننده با هم متفاوت شد، آیا شیوه نوشتن و گفتن هم متفاوت می‌شود؟ کتاب، پیام‌ها و پرسش‌هایی از این دست زیاد دارد. به علاوه اینکه محقق مسئله پژوهشی خود را از کجا آورده، هم آموزنده است. پرسش‌های کتاب به خاطر این است که دانش‌آموزان ژاپنی

ناصری: از داستان حضرت موسی در قرآن یاد می‌گیریم که بعضی اوقات باید گفت‌وگو را کش داد و در این کش دادن لذت وجود دارد. گفت‌وگو فی‌نفسه ارزش دارد

کمتر می‌خوانند یا کمتر سخن می‌گویند یا اینکه کمتر می‌نویسند؟ پرسش‌ها برای اندیشیدن چه خاستگاهی دارند؟ به ویژه در جمعی همانند شما. خاستگاه پرسش و البته کیفیت پرسش مهم است. یادگیری وقتی شروع می‌شود که چرایی مطرح می‌شود.

نکته دیگری هم که در اینجا به اشاره لازم است عرض کنم، مفهوم زمان است. شما بیشتر تابع استدلال پسینی هستید یا استدلال پیشینی. به هدف و ارزشیابی ارجح می‌نهدید یا به محتوا و روش؟ فرهنگ آمریکایی نتیجه‌گراست و فرهنگ ژاپنی فرایندگرا. در ژاپن هدف و ارزشیابی به تسامح برگزار می‌شود، ولی محتوا و روش خیلی مهم تلقی می‌شود. ما کجا ایستاده‌ایم؟ به راستی ما کجا ایستاده‌ایم؟

رهیافت‌های امروز و پرسش‌های شما همه نوری در تاریکی مسائل گوناگون تربیتی ماست. دعوتی است برای دریافت‌های تازه، تبادل ایده‌ها و باز یافت داده‌ها، تعمیق اندیشه و بازاندیشی در عمل تربیتی و بازبینی پیش فرض‌های ذهنی همه ما. تا چه قبول افتد و در نظر آید!

ناصری: خیلی ممنون از دکتر سرکارآرانی عزیز به خاطر زحمت و تلاشی که در این چهار ساعت داشت. از همه دوستان برای صحبت‌ها و نقطه‌نظرهای خوبشان تشکر می‌کنم. من از باب نارسایی بیانمان عذرخواهی

می‌کنم. من قبلاً عرض کرده بودم که آقای سرکارآرانی قرار بر سخنرانی نداشت. این کتاب واقعاً خواندنی است. استنباطم این است که اگر فرض کنیم این جلسه موعظه بود، حرف‌های گفتنی قابل تأمل و زیادی داشت و از جمله جلساتی بود که باید یک بار دیگر مذاکرات آن را مرور و روی آن‌ها تأمل و قضاوت کرد. من از دکتر سرکارآرانی ممنونم و همین انتظار را داشتم و فکر می‌کنم جلسه بسیار مفیدی بود. آخرین جمله من درسی است که از داستان حضرت موسی در قرآن یاد می‌گیریم که بعضی اوقات باید گفت‌وگو را کش داد و در این کش دادن لذت وجود دارد. گفت‌وگو فی‌نفسه ارزش دارد.

سرکارآرانی: در جلسه امروز پرسش‌های مغتنمی مطرح شد. گفت‌وگوها سخن آفرید، از منطق غبار روبی کرد، نفس‌ها را با موعظه عطر افشانی نمود. دیالوگ‌های جان‌دار شکل گرفت و پیام‌های عمیقی خلق شد. بسیار از این هم‌نشینی خرسندم. امروز آموختم که «هر چه بیشتر بخوانیم مخاطبان ما هم مطالب ما را بیشتر خواهند خواند.» این رهیافت غنیمت من از این نشست است. این گزاره را هر جا که می‌نویسید یا به امر تربیت اشتغال دارید راست آزمایی کنید. نقد کنید! گردگیری کنید روزمرگی‌های خود را بی‌محابا، نه جلوه بفروشید و نه عشو به خرید! امروز هم من چنین کردم و البته بعضی وقت‌ها احتمالاً صراحت بنده برای بعضی حیرت‌انگیز بود. بیخشید و مطمئن باشید «بر نمد چوبی که آن را مرد زد، بر نمد آن را نزد بر گرد زد».

با معلمان هم این بیان را زمزمه می‌کنم: «وقتی شما یاد می‌گیرید، دانش آموزانتان هم یاد می‌گیرند.» درست نقطه مقابل

پیش فرض ذهنی رایجی که این تصور را پذیرفته است که «وقتی من آموزش می‌دهم دانش آموزانم یاد می‌گیرند.» یکدیگر را به مهر یاری کنیم تا پیش فرض‌های ذهنی خود را واکاوییم. آن‌ها را به آفتاب افکنیم و در بازاندیشی در عمل تربیتی هر روز خود در خانه و مدرسه و جامعه و دفتر کوشا و راهنما باشیم. به خاطر داشته باشید وقتی شما می‌خوانید مطالب شما نیز خوانده می‌شود!

بسی شدیم و نشد عشق را کرانه پدید
تبارک‌الله از این ره که نیست پایانش
جمال کعبه مگر عذر رهروان خواهد
که جان زنده‌دلان سوخت در بیابانش

در پایان اجازه بفرمایید شما را بار دیگر دعوت کنم کتاب «پرورش هنر استدلال: الگوهای تبیین اندیشه در فرهنگ آموزش ژاپن و آمریکا»، نوشتهٔ ماساکو واتانابه، ترجمهٔ محمدرضا سرکار آرانی و همکاران (انتشارات تربیت، تهران ۱۳۹۱) را دوباره بخوانیم و با دقت در پیام‌های آن، به پرسش‌های امروز بیندیشیم. مایلم مرور پاراگراف زیر از مقدمهٔ مترجمان را حسن ختام این نشست قرار دهم:

«نگاره‌های فرهنگی بر روش‌های ارتباط کلامی، اندیشه و سبک نوشتار و فرایند جمله‌سازی تأثیر می‌گذارند و سازه‌های بنیادی ارتباط شفاهی و مکتوب متفاوتی می‌سازند. بنابراین، در فرهنگ‌های گوناگون، ساختار و الگوهای تفکر، نوشتار، گفتار، روش‌های گفتمان، الگوهای تبیین اندیشه و سبک‌های استدلال، آموزش و یادگیری متفاوتی پدیدار می‌شود.

در ژاپن، فرایند توصیف و تبیین پدیده‌ها مبتنی بر توالی زمان رخدادهاست و معمولاً از گذشته شروع و به حال و

آینده می‌رسد. از این رو، «گذشته» و مسیر تحول آن وزن سنگینی در توصیف و تفسیر وقایع دارد. در صورتی که در آمریکا فرایند تبیین پدیده‌ها، مبتنی بر رابطهٔ علت و معلول در میان رخدادهاست و «آینده» وزن سنگینی در نگاه به تبیین وقایع دارد و بالتبع نتیجه و پیامد رویدادها اهمیت ویژه‌ای دارد.

ژاپنی‌ها در ارتباطات بین فردی بیش از بازدهی آنی به پیامدهای متقابل و دراز مدت ارتباط با دیگران می‌اندیشند، ترجیح می‌دهند بیشتر شنونده باشند تا گوینده. غالباً توانایی لازم برای «نه» گفتن ندارند و از پرسش‌هایی که فقط پاسخ «بله» یا «خیر» می‌طلبند، استقبال نمی‌کنند. به بیان دیگر، ژاپنی‌ها صریح‌اللهجه نیستند و ترجیح می‌دهند شنونده در فرایند تعامل و ارتباط طرفینی، به درک مطلب بیان شده برسند و آنچه را اتفاق افتاده است، بیشتر به نحوی که مایل است تفسیر، تشریح و معنا کند. از این رو، در فرایند ارتباط، ترجیح می‌دهند که ابتدا دربارهٔ حاشیهٔ موضوع به تفصیل سخن گویند و به تدریج به اصل موضوع نزدیک شوند و بعضاً آن را به آخر صحبت موکول کنند. در صورتی که آمریکایی‌ها علاقه‌مندند مقدمه را کوتاه کنند، به سرعت سراغ اصل مطلب بروند و به روشنی آن را در ابتدای گفت‌وگو تبیین کنند. بنابراین، ارتباط نوشتاری ژاپنی‌ها معمولاً با مقدمه‌ای نسبتاً طولانی و با اشاره به پیشینهٔ موضوع شروع می‌شود سپس با طرح دیدگاه‌های متفاوت سرانجام به نتیجه‌گیری می‌رسند. در صورتی که آمریکایی‌ها در خطوط اول متن خود تلاش می‌کنند به روشنی و به طور خلاصه به اصل موضوع، هدف و نتیجه بپردازند.»